

بسم الله الرحمن الرحيم

«منطق ۲» مسئله استقرا؛ مواد قیاس (۱)

دکتر موحدی

فهرست

۲.....	توضیحاتی راجع به استقرا.....
۳.....	شرایط اعتبار استقرای ناقص و مغالطه تعمیم شتابزده.....
۴.....	مسئله استقرا.....
۵.....	پاسخ ۱.....
۵.....	بازگرداندن قضایای کلی به قضایای شرطی.....
۶.....	پاسخ ۲.....
۷.....	منظور از صوری بودن منطق چیست؟.....
۸.....	مواد قیاس.....
۸.....	خطابه، جدل و برهان.....
۹.....	انواع قضایای بدیهی.....
۱۰.....	۱. یقینیات.....
۱۱.....	اقسام قضایای بدیهی یقینی.....
۱۱.....	اولیات.....
۱۱.....	مشاهدات.....
۱۲.....	تجربیات.....
۱۵.....	متواترات.....

توضیحاتی راجع به استقرا

استقرا یعنی از جزئی به کلی رسیدن. یعنی مثلاً من از تک تک دانش آموزان یک کلاس پرسش می‌کنم بعد یک حکم کلی می‌دهم: همه دانش آموزان این کلاس، درس شان را خوب خوانده‌اند.

یعنی من از جزئی (تک تک دانش آموزان)، به یک حکم کلی (همه دانش آموزان کلاس) رسیدم. به این می‌گویند استقرای تام.

در استقرای تام، تمامی مصادیقی که یک کلی را تشکیل می‌دهند، بررسی می‌شوند و آنگاه حکم کلی صادر می‌شود.

نوعی دیگری از استقرا، استقرای ناقص نامیده می‌شود. استقرای ناقص، یعنی «مُشت نمونه خروار!» یعنی من یک تعداد را بررسی می‌کنم و بعد راجع به همه حکم صادر می‌کنم. مثلاً در یک کلاس ۳۰ نفری، تکلیف «۱۰ نفر» را می‌بینم و بعد می‌پرسم: «چرا امروز «هیچ کس» تکلیف ننوشته است؟»

یعنی حکم آن ۱۰ نفر را به ۲۰ نفر دیگری هم که تکلیف شان را ندیده‌ام، سرایت می‌دهم. یعنی حکم کلی صادر می‌کنم، بدون اینکه تمامی مصادیق را بررسی کرده باشم.

استقرای ناقص کاربردهای زیادی دارد. مثلاً شما در شهری از چند مغازه خرید می‌کنید و سپس درباره قیمت‌ها و انصاف تمامی مغازه داران آن شهر نظر می‌دهید. و یا در عمرتان با چند نفر شیرازی آشنا می‌شوید و بعد راجع به اخلاق و رفتار تمام شیرازی‌ها نظر می‌دهید.

و یا مثلاً در گمرک، برای اینکه مطمئن شوند در یک محموله جنس قاچاق هست یا نه، تعدادی از بسته‌ها را باز و محتوای داخل آنها را بررسی می‌کنند و بعد راجع به کل محتوای محموله نظر می‌دهند.

اینها همه مواردی از استقرای ناقص است.

شرایط اعتبار استقرای ناقص و مغالطه تعمیم شتابزده

میزان اعتبار استقرای ناقص به سه چیز بستگی دارد:

۱. نمونه ها باید متفاوت و تصادفی باشند.
۲. نمونه ها باید بیانگر همه طیف های مختلفی باشند که در جامعه آماری ما وجود دارند. مثلاً اگر قرار است راجع به مناسب بودن محتوای یک کتاب درسی برای کل دانش آموزان کشور نظر بدهیم، باید نمونه های ما، شامل طیفی از مدارس دخترانه و پسرانه، دولتی و غیرانتفاعی و نمونه مردمی و تیزهوشان و ... و نیز مدارس شهرهای خرد و کلان و روستاها و دانش آموزانی با زبان ها و قومیت های مختلف باشد.
۳. تعداد نمونه ها نسبت به کل جامعه آماری نسبت مناسبی داشته باشند. مثلاً با بررسی ۱۰ مورد، نظر دادن درباره اخلاق یک ملیون آدم، قطعاً بی انصافی است.

اگر این شرایط را در استقرا رعایت نکنیم، دچار مغالطه «تعمیم شتابزده» شده ایم.

و اگر این شرایط را رعایت کنیم، باز نتیجه ما قطعی نیست. ما قبلاً گفتیم که اگر یک حکم کلی، حتی یک استثنا داشته باشد، نمی توان آن را یک حکم کلی دانست. در منطق، ۱٪ با ۹۹٪ فرقی ندارد. یعنی مثلاً، اگر ۱٪ از دانش آموزان درس را نخوانده باشند و اگر ۹۹٪ آنها درس را نخوانده باشند، در هر صورت، باید بگوییم «بعضی دانش آموزان درس را نخوانده اند». یعنی تا به ۰٪ و به ۱۰۰٪ نرسیده ایم، حق نداریم از سورِ «هیچ» و «هر» استفاده کنیم.

با استقرای ناقص، هیچگاه نمی توانیم به چنین کلیتی دست یابیم و با بررسی مثلاً هزار مورد، با اطمینان درباره تمامی مصادیق یک جامعه آماری مثلاً ده هزار نفره، یک حکم کلی صادر کنیم.

مسئله استقرا

در علم ما به دنبال قضایای کلی هستیم. قضایایی که راجع به یک مفهوم کلی که مصادیق آن نامحدود است، یک حکم کلی صادر کنند که گذشته و حال و آینده را شامل می شود.

مثلا دانشمند علم تجربی می خواهد با آزمایش ده هزار مورد «آب»، یک حکم کلی صادر کند که همه آب ها در همه زمان ها (گذشته، حال و آینده) در صد درجه به جوش می آیند.

با کمی دقت مشخص می شود که اینگونه استقرا، شرط سوم از شرایط اعتبار استقرا را ندارد. زیرا حتی اگر میلیون ها نمونه آزمایش شود، در برابر تمام نمونه هایی که در زمان گذشته وجود داشته و در زمان آینده وجود خواهد داشت و یا حتی نمونه هایی که ممکن است در کرات آسمانی دیگر وجود داشته باشد، تعداد قابل توجهی نیست و نسبت مناسبی با کل مجموعه آماری ندارد.

بنابراین، در نتایج علم همواره امکان تردید وجود دارد.

برخی بر این اساس مطلقا به بی اعتباری علوم قائل شده اند. زیرا علم همواره با استقرای موارد محدود، راجع به موارد نامحدود نظر می دهد و حکم کلی صادر می کند.

این مشکل، «مسئله استقرا» نامیده می شود. «مسئله استقرا» یعنی علوم به چه حقی و با چه مجوز منطقی، با استقرای موارد محدود، درباره موارد نامحدود نظر می دهند؟

البته، مسئله استقرا، فقط یقه دانشمندان تجربی را نمی گیرد. بلکه به علاوه، دامن گیر فلاسفه نیز هست. فلاسفه، عمدتا به استدلال قیاسی و برهان اهمیت می دهند. اما هر برهانی از دو مقدمه تشکیل می شود که دست کم یکی از این دو مقدمه، باید کلی باشد. اما این کلیت چگونه به دست آمده است؟ غالبا از

طریق استقرای ناقص. استقرای ناقص هم که یقین آور نیست. پس اعتبار استدلال های قیاسی هم زیر سوال می رود.

پاسخ ۱

دانشمندان، با بررسی موارد محدود، علت یک پدیده را کشف می کنند. وقتی علت کشف شد، یک حکم کلی صادر می شود. چون ما باور داریم که طبیعت همواره به صورت یکنواخت عمل می کند. یعنی ما اصل علیت را یک اصل بدیهی می دانیم. بر اساس این اصل، هر علتی همواره معلول خودش را دارد و زمانی که علت یک پدیده وجود داشته باشد، به شرط اینکه مانعی وجود نداشته باشد، معلول بی درنگ اتفاق خواهد افتاد. و این یک اصل بدیهی و غیرقابل اثبات است که همه آن پذیرفته ایم.

اگر کسی اصل علیت را نپذیرد، دچار شکاکیت می شود و شکاکیت مستلزم ناممکن بودن علم است. درحالی که اگر علم امکان پذیر نبود، این همه پیشرفت صنعتی اتفاق نمی افتاد.

بنابراین، وقتی علت کشف شود، حکم کلی به دست می آید: هرگاه فلان پدیده وجود داشته باشد (به شرط نبود مانع)، فلان پدیده به وجود خواهد آمد، چون پدیده اول علت تامه پدیده دوم است.

بازگرداندن قضایای کلی به قضایای شرطی

اگر در آنچه گفته شد دقیق شوید، متوجه می شوید که احکام کلی که در علم مورد استفاده قرار می گیرند، درواقع، قضایای شرطی هستند.

یعنی به جای اینکه بگوییم «هر الف ب است» باید بگوییم، «اگر شیئی الف باشد، آنگاه ب است». از همین رو، در منطق جدید، قضایای شرطی متصله، جایگزین قضایای حملیه موجه کلیه می شوند.

حسن این شیوه بیان، این است که اگر روزی آبی پیدا شد که در صد درجه به جوش نیامد، به سادگی می گوییم «خب! این اصلاً آب نیست. چون اگر آب بود، در صد درجه به جوش می آمد!»

در قضایای کلی، به محض اینکه یک استثناء پیدا شود، صحت قضیه کلیه، زیر سوال می رود. ولی در قضایای شرطیه، تنها زمانی یک قضیه شرطیه اشتباه خواهد بود که مقدم قضیه (اگر فلان شیء الف باشد) درست باشد، ولی تالی قضیه (آنگاه الف ب است). اشتباه باشد.

پاسخ ۲

بسیاری وقت ها، علت را کشف نمی کنیم، ولی ماهیت یک شیء را کشف می کنیم.

هر مفهوم کلی ماهیتی دارد که بین تمامی مصادیق آن مشترک است. مثلا انسان یک ماهیتی دارد که بین همه انسان ها مشترک است و همین موضوع باعث می شود علی و پارمیدا و آرتین و جمشید و بنفشه و جولیا و ... را انسان بنامیم. اگر حتی با بررسی یکی از مصادیق انسان بتوانیم ویژگی ای را کشف کنیم که مربوط به ماهیت کلی انسان است (نه اینکه صرفا ویژگی این فرد خاص باشد)، می توانیم یک قضیه کلی ترتیب بدهیم که بر همه مصادیق انسان ها در گذشته و آینده صدق کند.

مثلا شما باور دارید که همه انارها فلان طعم را دارند. همه آناناس ها، فلان طعم را و ... ولی هیچ کس همه انارها و آناناس ها را نچشیده است. این یک استقراء ناقص است، ولی به درستی از آن یک حکم کلی استخراج می کنید. زیرا ماهیت کلی «انار» در هر یک از میوه های انار به طور کامل وجود دارد. و اگر بتوانید این ماهیت را دریابید، می توانید راجع به تمام انارهای عالم نظر بدهید.

منظور از صوری بودن منطق چیست؟

معمولا به منطق، «منطق صوری» گفته می شود. یعنی شما در منطق، با صورت قضایا سر و کار دارید، فارغ از اینکه محتوای آنها چه باشد.

مثلا بر اساس منطق صوری، عکس قضیه «هر الف ب است»، «بعضی الف ب است» می باشد.

حالا بیایید به جای «الف» و «ب» یک ماده بگذاریم: «انسان» و «حیوان»: در این صورت، عکس قضیه «هر انسانی حیوان است» می شود: «بعضی حیوان ها انسان هستند».

اما اگر یک ماده دیگر به جای الف و ب بگذاریم و مثلا بگوییم «هر مثلی سه ضلعی است» آیا باز هم عکس این قضیه «بعضی سه ضلعی ها مثلث هستند» می شود؟ یا باید بگوییم «هر سه ضلعی مثلث است؟»

به لحاظ منطق صوری، باید بگوییم «بعضی سه ضلعی ها مثلث هستند». چون در منطق صوری با ماده قضایا کاری نداریم. بلکه با صورت آنها کار داریم. اگر رابطه الف و ب تساوی باشد، عکس قضیه «هر الف ب است»، می شود «هر ب الف است». اما اگر رابطه الف و ب عموم و خصوص مطلق باشد، عکس قضیه «هر الف ب است» می شود «بعضی ب الف است».

ولی در هر صورت، اگر «هر الف ب است» درست باشد، قضیه «بعضی ب الف است» نیز درست است. درحالی که قضیه «هر ب الف است» ممکن است گاهی درست دریاید و گاهی اشتباه.

پس در منطق صوری، به حداقل اکتفا می کنیم و قضیه «بعضی ب الف است» را به عنوان عکس «هر الف ب است» در نظر می گیریم تا مطمئن باشیم هر محتوایی که به جای الف و ب گذاشته شود، باز هم استنتاج قضیه اول از قضیه دوم صحیح است.

من با این مثال، سعی کردم به شما تفهیم کنم که منظور از صوری بودن منطق چیست.

با اینکه منطق، صوری است، اما در منطق ۲ با مواد قیاس آشنا می شویم. چون محتوا نیز در صحت استدلال و اعتبار آن بسیار نقش دارند.

مواد قیاس

خطابه، جدل و برهان

قیاس بر اساس هدف آن به سه دسته تقسیم می شود: خطابه، جدل و برهان

در برهان، هدف ما کشف حقیقت است.

در جدل، هدف ما پیروزی و غلبه بر حریف است.

در خطابه، هدف ما اقناع مخاطب است.

مثلا کسی که در یک مسجد برای مردم سخنرانی می کند، هدفش اقناع مردم است. خطبه های نماز جمعه هم مصداقی از خطابه هستند.

کسی که در مناظره انتخاباتی شرکت می کند، هدفش غلبه بر حریف است. پس از جدل استفاده می کند.

اما فیلسوف، هدفش کشف حقایق عالم است، پس تنها برهان برایش ارزشمند است.

اینکه از چه موادی در قیاس استفاده کنیم، به هدف مان بستگی دارد. کسی که هدفش اقناع مخاطب است، از مشهورات استفاده می کند. برخی حرف ها بین مردم شهرت دارد و افراد عامی آن را می پذیرند. مثلاً شما اگر بگویید، دولت نباید به فلسطین کمک کند، چون «چراغی که به خانه رواست به دشمن حرام است»، از یک ضرب المثل مشهور برای اثبات حرف تان استفاده کرده اید، و افراد عامی نیز دلیل شما را می پذیرند. در حالی که همین ضرب المثل، با حدیث «الجار ثم الدار» (اول همسایه و بعد خانه) که یک ضرب المثل اسلامی است و حاکی از اهمیت رابطه برادری دینی بین قومیت ها و کشورهای مختلف است، رد می شود.

همچنین، یک تبلیغ تلوزیونی که قصد دارد شما را به خرید یک جنس ترغیب کند، خیلی وقت ها شرایطی را فراهم می آورد که یک مغالطه در ذهن شما اتفاق بیفتد. و برایش هم اهمیتی ندارد که با مغالطه به هدف خودش برسد.

ولی یک فیلسوف تنها از مقدمات یقینی استفاده می کند و برایش مهم است که تمامی مقدماتی که در استدلال استفاده می شود، یقینی باشد.

انواع قضایای بدیهی

قبلاً گفتیم که قضایا، یا بدیهی هستند و یا اکتسابی. قضایای اکتسابی ممکن است اشتباه باشند و صحت آنها باید اثبات شود. بدین منظور باید به کمک قضایای بدیهی، به اثبات آنها پرداخت.

اما چه قضایایی بدیهی هستند؟

منطق دانان قضایای بدیهی را به هشت دسته تقسیم می کنند:

۱. یقینیات.

۲. مظنونات.

۳. مشهورات.

۴. وهمیات.

۵. مسلمات.

۶. مقبولات.

۷. مشبهات.

۸. مخیلات.

در ادامه هر یک از این اقسام هشت گانه و مصادیق آنها را توضیح می دهیم.

۱. یقینیات

قضایایی یقینی هستند که دارای سه ویژگی زیر باشند:

۱. مطابق با واقع باشند.

۲. کاذب بودن آن محتمل نباشد.

۳. تقلیدی نباشد.

یعنی مثلاً بت پرستان، یقین داشتند که بت هایشان خدا هستند. ولی اولاً اعتقادشان مطابق با واقع نبود. ثانیاً، اعتقاد آنها تقلیدی و به خاطر تعصب های قومی و قبیله ای بود و ثالثاً، امکان کاذب بودن اعتقادات پدران آنها (که از ایشان تقلید کرده بودند) وجود داشت.

این سه ویژگی در برخی قضایای نظری (غیر بدیهی) نیز وجود دارد. مثلاً وقتی یک دکتر مریض را معاینه می کند و بر اساس دلایل محکم، به یقین می رسد که این فرد دچار فلان بیماری است، این یک حکم نظری است، ولی یقینی است و ویژگی های سه گانه بالا را هم دارد.

اقسام قضایای بدیهی یقینی

منطق دانان تا کنون شش دسته قضیه بدیهی و یقینی را شناسایی کرده اند که عبارتند از:

۱. اولیات ۲. مشاهدات ۳. تجربیات ۴. متواترات ۵. حدسیات ۶. فطریات.

اولیات

آنچه شما در جلسات منطق ۱ به عنوان قضایای بدیهی با آنها آشنا شدید، همه از همین سنخ هستند.

یعنی اولیات هستند. برخی از اولیات عبارتند از:

۱. اجتماع و امتناع نقیضین محال است.

۲. هر چیزی خودش خودش است.

۳. کل از جزء بزرگتر است.

اینگونه قضایا را به محض اینکه کسی درست تصور کند که معنایشان چیست، به صحت آنها یقین می کند.

مشاهدات

به هر چیزی که انسان با حواس ظاهری یا باطنی اش احساس می کند، «مشاهدات» گفته می شود.

منظور از حواس ظاهری، پنج حسِ بینایی، شنوایی، لامسه، چشایی و بویایی است.

منظور از حواس باطنی، آن حواسی است که حالات روحی، روانی و عاطفی انسان را درک می کند.

مثلا وقتی من می گویم «سردرد دارم» این قضیه، بدیهی و از نوع مشاهدات است. چون با حواس باطنی خودم، درد را مشاهده می کنم. یا مثلا وقتی می گویم «این غذا خوش عطر و بو است» یا «فلان گل زیبا است» و ... همه اینها قضایای بدیهی و از نوع مشاهدات هستند. زیرا با این جملات، مشاهدات حواس ظاهری و باطنی خودم را بیان می کنم.

برخی دیگر از مشاهدات:

گرسنه ام. - دارم فکر می کنم - لذت بردم. - الان روز است - خورشید تابنده و روشنایی بخش است. -
این غذا خوشمزه است - این صدا گوش نواز است و ...

تجربیات

بسیاری از دانشمندان، تجربه گرا هستند. به اعتقاد آنها فقط محسوسات اعتبار دارند. مثلاً، یکی از این دانشمندان معتقد است که خدا را اگر بتوان زیر تیغ جراحی دید، وجود دارد و الا وجود ندارد. چون چیزی که محسوس نباشد، وجود ندارد.

اشتباه این افراد این است که تجربه، هیچ گاه محدود به امور محسوس نمی شود.

می توان مشاهدات را همان محسوسات دانست، اما تجربه را نمی توان.

تجربه دارای دو ویژگی است که مشاهدات فاقد آن هستند:

۱. تکرار مشاهده

۲. قیاس خفی

مثلاً من وقتی در موارد مکرر می بینم که آب آتش را خاموش می کند، حکم می کنم که آب همواره آتش را خاموش می کند. در اینجا، علاوه بر تکرار تجربه، یک قیاس خفی هم اتفاق افتاده است. به کمک همین قیاس خفی است که من از حکم جزئی چند مشاهده محدود، به یک حکم تجربی کلی می رسم.

آن قیاس خفی این است:

اگر حصول فلان اثر مثلاً (خاموش شدن آتش) هنگام وجود فلان مؤثر (مثلاً آب) اتفاقی و تصادفی بود، لازمه اش این بود که چنین اثری دائمی و همیشگی نباشد. ولی حصول این اثر دائمی است، پس معلوم می شود صدور فلان اثر از فلان شیء تصادفی نیست. بلکه به خاطر علتی است که در ذات آن شیء موجود است.

این قیاس، خفی است. یعنی ذهن من و شما این قیاس را انجام می دهد، بدون اینکه ما متوجه باشیم.

سال های سال، در فلسفه تجربه گرایی و عقل گرایی دو نقطه مقابل یکدیگر محسوب می شدند. درحالی که تجربه بدون استدلال و قیاس، تجربه نمی شود.

درواقع، فرق مشاهدات با تجربیات این است که مشاهدات فقط از طریق حواس به دست می آیند. ولی در تجربیات، همواره دو عامل تکرار مشاهده و قیاس خفی وجود دارد.

البته، اگر کسی بتواند با یک بار مشاهده هم به علیت پی ببرد، می تواند قیاس خفی را تشکیل بدهد و به تجربه ای یقینی برسد. بنابراین، «تکرار مشاهده» که منطق دانان معمولاً بر آن تأکید دارند، شرط قابل نقدی است.

با این حال، تجربیات همیشه هم یقینی نیستند. مثلاً فرض کنید کسی بارها مشاهده کند که اگر در جنگ کلاه خودش بر زمین بیافتد، پیروز میدان است. بعد نتیجه گیری کند که همراهی پیروزی بر زمین افتادن کلاه خود اتفاقی نیست. پس هربار چنین شود، چنان می شود. درحالی که همراهی این دو، کاملاً اتفاقی بوده و یا هر دوی آنها معلول علت سومی بوده اند. مثلاً هرگاه با بی باکی و شجاعت بیشتری می جنگیده، کلاه خودش بر زمین می افتاده و در نهایت هم پیروز میدان بوده است.

به طور کلی، تجربیات خیلی هم یقینی نیستند. فقط کار ما را تا مدتی راه می اندازند.

در فلسفه علم، تجربه گرایی تحولات متعددی را تجربه کرده است. مثلاً، یک زمانی تجربه گرایان، با قاطعیت می گفتند ما همه چیز را به صورت یقینی ثابت می کنیم. بعد که مسئله استقرار پیش آمد، تردیدهایی ایجاد شد و کارل پوپر ابطال گرایی را بنا نهاد. به نظر او، ما نمی توانیم یک حکم کلی را ثابت کنیم و به آن اعتقاد یقینی داشته باشیم. کما اینکه گذشتگان ما امور متعددی را یقینی می دانستند و امروزه معلوم شده که نظر آنها اشتباه بوده است. اما ما می توانیم با تجربه به نظریاتی برسیم و تا زمانی که رد نشده اند، از آنها استفاده کنیم.

از نظر او، علوم تجربی، مانند ساختمانی است که آن را روی باتلاق بنا کرده ایم. یعنی آنچه گمان می کنیم یقینی است و ساختمان علم را بر آن بنا نهاده ایم، هر از چند گاهی، معلوم می شود که یقینی نبوده است. در این هنگام، ساختمان علم گویی مقداری بیشتر در باتلاق فرو می رود تا دوباره ثابت می شود. باز گمان می کنیم به اصول ثابت و پابرجایی رسیده ایم ولی دوباره پس از مدتی این ساختمان بیشتر و بیشتر در باتلاق فرو می رود. و اشتباه بودن اصولی که آنها را یقینی می پنداشتیم مشخص می شود.

در هر صورت، با اینکه تجربیات را در منطق، جزء یقینیات محسوب کرده اند، اما تجربیات خیلی هم یقینی نیستند. البته، می توان شرایطی وضع کرد که تجربیات یقینی تر بشوند، ولی هیچ گاه نمی توانیم با تجربیات به یقین مطلق برسیم.

آن وقت عده ای بی خبر از همه جا، با اتکا بر علوم تجربی می کوشند قرآن را نقد کنند! یعنی کلام خالق هستی را که مشتمل بر یقینی ترین گزاره هاست، با نظریات تجربی که از ریشه قابل تردید هستند، نقد می کنند!

خطای در تجربه، ناشی از این است که علت به درستی شناخته نشده است. یعنی مثلاً دو عامل همیشه همراه هم هستند، پس آن دو را علت و معلول یکدیگر تصور کرده ایم، درحالی که درواقع، هر دوی آنها معلول علت دیگری هستند.

متواترات

هیچ کدام از من و شما، آمریکا و یا شخص ترامپ را از نزدیک ندیده ایم. با این حال، همگی یقین داریم که کشوری به اسم آمریکا و شخصی با فلان قیافه به اسم ترامپ وجود دارد. چرا؟ چون مکرراً در رسانه ها اخبار آن دو را شنیده و دیده ایم.

آیا امکان ندارد که تمام رسانه ها با یکدیگر دست به یکی کنند تا من و شما را فریب بدهند و این باور را در ما ایجاد کنند که کشور و یا فردی با فلان مشخصات وجود دارد؟ این احتمال وجود دارد، ولی با این همه، ما یقین داریم که آمریکا و ترامپ وجود دارند.

متواترات قضایی هستند که به قدری آنها را از افراد و منابع مختلف شنیده ایم که به صحت آنها باور کرده ایم.

یک سوال: آیا حدیث ثقلین که بیش از دو هزار نفر آن را نقل کرده اند، جزء متواترات است؟

پاسخ: ما به احادیث یقین داریم چون سخن معصومین هستند. اما از تواتر نقل ها، یقین پیدا می کنیم که معصوم واقعاً فلان سخن را گفته است. پس یقین ما به حدیث ثقلین، جزء متواترات نیست؛ اما یقین ما به اینکه ماجرای غدیر بوده و چنین حدیثی را معصومین فرموده اند، از سنخ یقین به متواترات است.

وقتی از متواترات یقین حاصل می شود که افرادی که سخن را نقل کرده اند، دارای دو ویژگی باشند:

۱. امکان تبانی بین آنها وجود نداشته باشد.

۲. محال باشد که این تعداد از انسانها همگی اشتباه کرده باشند.

ولی امروزه با وجود ابزار رسانه، چطور می توان با متواترات به یقین رسید؟ یک عده خبر دروغی را به صورت جذاب در فضای مجازی نشر می دهند. بقیه هم به نظرشان جالب می آید و فورواردها می کنند. بعد طوری آن خبر همه جا پخش می شود که همه بر صحتش یقین می کنند.

مثلا یک مدتی پیامی با محتوای معجزات عددی قرآن همه جا منتشر شد. و پیام همه را هم دعوت می کرد که اگر این پیام را نشر بدهند، چقدر ثواب دارد و درحالی که محتوای پیام دارای اشکالات متعددی بود. مثلا گفته بود که دنیا و آخرت هر دو به تعداد مساوی (۵۷ بار) در قرآن به کار رفته اند که من در نرم افزار جامع التفاسیر بررسی کردم و معلوم شد اشتباه است. تطابق های عددی متعدد دیگری هم ارائه شده بود که بسیاری از آنها صحت نداشت. (البته، قرآن معجزات عددی متعددی دارد. ولی معجزاتی که در آن فایده ادعا شده بود، صحت نداشتند.)

مقصودم این است که با اینکه ذهن ما متواترات را یقینی می پندارد، اما امروزه، باید حواسمان جمع باشد که از طریق فضاهای مجازی، امکان نشر شایعات دروغ به شدت وجود دارد. بنابراین، اگر قصد داریم حقایق را کشف کنیم، باید در پذیرش متواترات کاملا محتاط باشیم.

نمونه ای از متواترات:

با اینکه هیچ یک از ما، در زمان موسی (ع) زنده نبوده و ایشان را از نزدیک ندیده است، ولی اخبار متعدد و متواتر، در ما یقین ایجاد کرده که چند هزار سال پیش، پیامبری به اسم موسی (ع) وجود داشته است.

سوالات

۱. مسئله استقرا را توضیح دهید؟
۲. چگونه می توان مسئله استقرا را حل نمود؟
۳. منظور از قیاس خفی چیست؟ توضیح دهید.
۴. منظور از صوری بودن منطق چیست؟
۵. خطابه و جدل و برهان را به لحاظ هدف استدلال، با یکدیگر مقایسه کنید؟
۶. قضایای یقینی دارای سه ویژگی هستند. آنها را نام برید.
۷. مشاهدات و تجربیات چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟
۸. برای هر یک از اولیات و متواترات، سه مثال بزنید.
۹. چرا پوپر علم را به ساختمانی روی باتلاق تشبیه می کرد؟
۱۰. شرایط اعتبار استقرای ناقص کدامند؟
۱۱. یقینیاتی را که در این فایل توضیح دادم، به لحاظ میزان یقینی بودن، با یکدیگر مقایسه کنید؟
۱۲. در منطق جدید، قضایای موجه کلیه را به چه قضیه ای تبدیل می کنند؟ چرا؟
۱۳. وقتی با دیدن سه تا از فارغ التحصیلان رشته جغرافی که بیکارند، حکم می کنیم که این رشته بازار کار خوبی ندارد، چه مغالطه ای مرتکب شده ایم؟